



نویسنده:

Mohamed M. Samy

Burton E. Swanson

مترجم:

روح اله رضائی

دانشجوی کارشناسی ارشد ترویج و آموزش

کشاورزی دانشگاه تهران

توسعه مشارکت ترویجی میان بخش‌های عمومی، خصوصی و سازمانهای غیردولتی

چکیده:

مقاله حاضر، چارچوبی مفهومی را به منظور تشخیص توانائی نسبی بخش عمومی، خصوصی و سازمانهای غیردولتی در اجرای انواع مختلفی از برنامه‌های انتقال فناوری، منابع انسانی و توسعه سرمایه اجتماعی را مینا قرار می‌دهد. نخست آنکه، بنظر می‌رسد ترویج عمومی به خوبی با قبول دامنه وسیعی از برنامه‌های ترویجی در رابطه با منابع طبیعی و مدیریت مزرعه سازگار شده است. در ثانی، از آنجایی که واحدهای بخش خصوصی به فناوریهای بهتری دسترسی دارند؛ از این رو آنها می‌توانند اطلاعاتی را در جهت تکمیل تولیدات تکنولوژیکی جدید به کشاورزان عرضه نمایند. سوم آنکه، سازمانهای غیردولتی (NGOs) به شکل مناسبی با کمک به کشاورزان فقیر از طریق اجرای انواع مختلفی از برنامه‌های تسکین فقر و توسعه سرمایه اجتماعی سازش پیدا کرده‌اند. بسیاری از اعضای پرسنل سازمانهای غیردولتی (NGOs) به سازماندهی زنان و کشاورزان خرده‌پا و حاشیه‌ای در جهت دسترسی بهتر آنان به منابع و فناوری‌ها برانگیخته شده‌اند. در تقویت نظامهای ملی ترویج برای قرن بیست و یکم بایستی خط‌مشی‌ها و منابع بازتابی از توانائی نسبی ترویج عمومی، واحدهای خصوصی و سازمان‌های غیردولتی (NGOs) باشند. اگر این نوع از مشارکت عمومی - خصوصی بوقوع بپیوندد، نتیجه، رهیافتی بسیار اثربخش از عرضه برنامه‌های ترویجی در راستای برآوردن نیازهای تکنولوژیکی، منابع انسانی و سازمانی تمامی گروههای کشاورزان در کشورهای در حال توسعه خواهد بود.

در کشورهای در حال توسعه، نقش بخش عمومی ترویج به طور قابل توجهی طی سه دهه اخیر تغییر کرده است. از نظر تاریخی، بسیاری از دولتهای کشورهای در حال توسعه مسئولیت عرضه فناوریهای جدید، نهاده‌ها و ملزومات مزرعه و همینطور خدمات کشاورزی را بر عهده گرفته‌اند. معرفی رهیافت ترویجی آموزش دیدار (T&V) در اواسط دهه ۱۹۷۰، نقش بسیاری از نظامهای ترویج عمومی را به سوی انتقال فناوری سوق داد. طی دهه گذشته، دولتهای ملی و حمایت‌کنندگان بین‌المللی سرمایه‌گذاری‌های خود را در مؤسسات بخش عمومی منجمله ترویج کشاورزی کاهش داده‌اند و در نتیجه، در بسیاری از کشورها اجرای برنامه‌های ترویجی کمتر شده است.

با کاهش هزینه‌های دولتی، نظامهای ترویج عمومی قادر به عرضه برنامه‌های ترویجی فنی و آموزشی کافی برای تمامی گروههای کشاورزان نیستند. از یک سو، افزایش پیچیده و گمراه‌کننده‌ای از فناوریهای کشاورزی ایجاد شده است. در اکثر کشورها، ترویج عمومی فاقد متخصصان صلاحیت‌داری است که قادر به فراهم کردن کشاورزی تجاری همراه با کمکهای مدیرانه و فنی به روز باشد. از سوی دیگر، ترویج عمومی در نتیجه منابع غیرکافی و فقدان یک جریان مداوم فناوری مناسب، در پاسخگویی به نیازهای اساسی فنی و آموزشی کشاورزان خرده‌پا و حاشیه‌ای از اثربخشی کمتری برخوردار بوده است. از این رو، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه سازمانهای تبدیلی در جهت پر کردن این خلاء شکل گرفته‌اند، همچنانکه کشاورزان نیز در جستجوی شیوه‌های اثربخش‌تر تأمین نیازهای سازمانی، اطلاعاتی و فنی خود می‌باشند.

واحدهای بخش عمومی و سازمانهای غیردولتی (NGOs)، بدیل‌های مهمی برای ترویج عمومی در جهت عرضه نهاده‌های فنی، اطلاعات و کارآموزی و خدمات پشتیبانی سازمانی به کشاورزان و خانوارهای روستایی محسوب می‌شوند. واحدهای بخش عمومی منجمله شرکتهای چند ملیتی توزیع بذر و مواد شیمیایی، مشارکت‌کنندگان مهمی در جهت انتقال فناوری کشاورزی، بویژه به بخش کشاورزی تجاری می‌باشند. در بسیاری از موارد، این واحدهای خصوصی بواسطه فعالیتهای تحقیق و توسعه‌ای (R&D) انجام یافته در سایر کشورها، به فناوریهای بهتری دست یافته‌اند.

در بسیاری از کشورها سازمانهای غیردولتی (NGOs) به منظور تمرکز بر برنامه‌های توسعه منابع انسانی

(HRD) و توسعه سرمایه اجتماعی (SCD) ۲

که بر روی کشاورزان خرده‌پا و حاشیه‌ای از جمله زنان روستائی معطوف شده، شکل گرفته‌اند. در برخی مواقع، این سازمان‌های غیردولتی با ترویج عمومی برای استفاده از منابع ملی و بین‌المللی رقابت می‌کنند.

اهداف مقاله

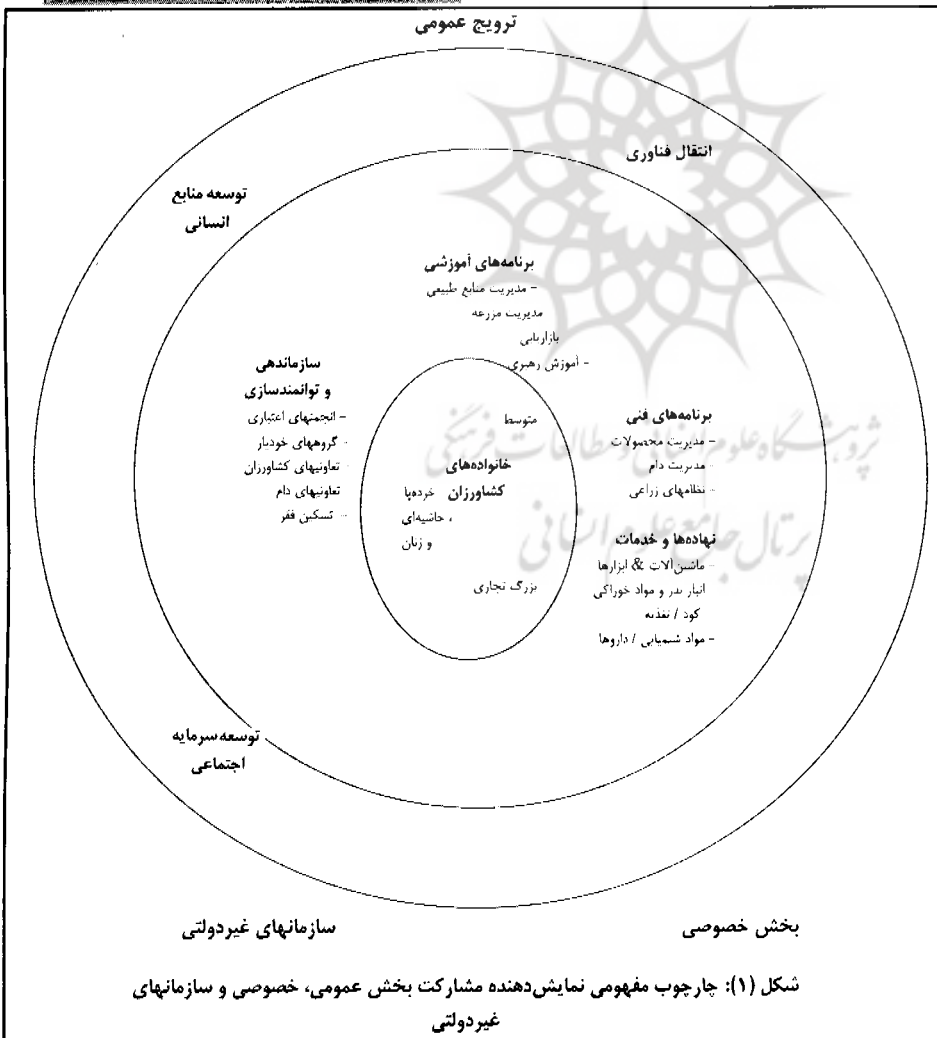
این مقاله چارچوبی مفهومی و سیاسی را در جهت تشخیص توانایی نسبی بخش عمومی، خصوصی و سازمانهای غیردولتی برای اجرای انواع مختلفی از برنامه‌های انتقال فناوری، منابع انسانی و توسعه سرمایه اجتماعی را مبنای قرار می‌دهد. این چارچوب، بر اساس تحلیلی نسبی از وضعیت هر یک از مؤسسات، می‌تواند به عنوان زیربنایی برای توسعه مشارکتی پایدار و مستمر مابین سازمانهای مختلف بکار گرفته شود.

چارچوب مفهومی

مقاله حاضر، تجدیدنظری را در نقش ترویج عمومی در جهت بازتاب واقعیهای نهادی قرن بیست و یکم مطرح می‌کند. تجدیدنظر پیشنهادی، در چارچوب مفهومی ارائه شده در شکل (۱) منعکس شده است. چارچوب موردنظر بر پایه این واقعیت شکل گرفته است که کشورهای در حال توسعه منابع قابل دسترسی بسیار محدودی را برای سرمایه‌گذاری در بخش عمومی و مؤسسات NGO دارند. از اینرو، این سازمانهای تحت حمایت سیاسی بایستی برنامه شفافی را برای تمرکز بر روی منابع و تعهد در برابر کشاورزان داشته باشند. هر مجموعه‌ای از مؤسسات بخش عمومی و خصوصی می‌بایست

طی دهه گذشته، دولتهای ملی و حمایت‌کنندگان بین‌المللی سرمایه‌گذاری‌های خود را در مؤسسات بخش عمومی منجمله ترویج کشاورزی کاهش داده‌اند و در نتیجه، در بسیاری از کشورها اجرای برنامه‌های ترویجی کمتر شده است.

ترویج عمومی



وظیفه اصلی نظام ترویج عمومی بایستی توسعه منابع انسانی باشد که از این طریق می توانند کشاورزان خرده‌پا و متوسط را برای حل مسائل خود و حساسیت به فرصت‌های جدید آماده نمایند.

در بیشتر کشورهای در حال توسعه، ترویج کشاورزی به عنوان یک مسئولیت دولتی مورد توجه قرار می‌گیرد، در حالی که در اکثر کشورهای توسعه یافته نقش ترویج کشاورزی در مشارکت با بخش خصوصی یا واحدهایی که تماماً خصوصی شده‌اند، ایفا می‌شود.

در رابطه با مزایای نسبی مربوط به خود، در عرضه برنامه‌های آموزشی مناسب با خانوارهای کشاورزان و فعالیتهای انتقال فناوری سرمایه‌گذاری نمایند. این سازمانها بایستی از انجام فعالیتهای تکراری و مشترک که احتمالاً منجر به تضادهای درون سازمانی خواهد شد، دوری کنند. در ادامه این مقاله، دلیل اساسی و منطقی برای این تقسیم کار مورد بحث قرار می‌گیرد.

نقش ترویج عمومی

از نظر تاریخی، برنامه‌های سازمان ترویج کشاورزی در اکثر کشورهای در حال توسعه در حوزه انحصاری بخش عمومی بوده است. هرچند، در اواخر قرن بیستم، آرایش وسیعی از سازمانهای جدید به منظور عرضه برنامه‌های "ترویج - گونه" به کشاورزان و خانوارهای روستائی، شکل گرفت. در بیشتر کشورهای در حال توسعه، ترویج کشاورزی به عنوان یک مسئولیت دولتی مورد توجه قرار می‌گیرد، در حالی که در اکثر کشورهای توسعه یافته نقش ترویج کشاورزی در مشارکت با بخش خصوصی یا واحدهایی که تماماً خصوصی شده‌اند، ایفا می‌شود.

در کشورهای در حال توسعه، مؤسسات ترویج عمومی تحت فشار فزاینده‌ای در رابطه با گستره وسیعی از مسائل سیاسی شامل پاسخگوئی، تناسب، حساسیت و هزینه - اثربخشی برنامه‌هایشان می‌باشند. همچنین، بسیاری از حامیان دوسویه و بین‌المللی به دنبال نوسازی نهادی در درون ترویج عمومی، اهمیت دادن به آزادسازی تجاری، ظهور بخش خصوصی و دولتهایی با منابع کمتر هستند. چگونگی عکس‌العمل رهبران ترویج به این چالشها، نقش و اثربخشی ترویج کشاورزی را در اوایل قرن بیست و یکم تعیین خواهد کرد.

رهبران ترویج نمی‌توانند محسوط اجتماعی و اقتصاد همبسته را در جایی که ظهور واحدهای بخش خصوصی و NGOs به خوبی شناخته شده و مورد تأیید قرار گرفته است، نادیده بگیرند. کوتاهی در انجام این امر، سبب کم‌رنگ‌تر شدن برنامه‌های ترویجی و کاهش اعتبار طولانی مدت ترویج خواهد شد. تداوم نگرش "فعالیت مطابق معمول" می‌تواند ترویج را در رقابت مستقیم با واحدهای خصوصی عرضه نهاده و سازمانهای غیردولتی (NGOs) قرار دهد، تقابلی که بعید به نظر می‌رسد که ترویج در آن توفیقی یابد. در مقابل، رهبران ترویج نیاز به تعیین این مسأله دارند که چگونه این سه مجموعه از مؤسسات می‌توانند در بهترین نحو ممکن با یکدیگر در یک ساختار مشارکتی که منافع اجتماعی طولانی مدت را برآورده خواهد کرد، فعالیت نمایند. تکثرگرایی^۵، نه یک راهبرد تک بعدی، بایستی در سازماندهی برنامه‌های ترویج کشاورزی در حال توسعه بکار گرفته شود (Anthlt, 1994).

بیشتر نظامهای ترویج کشورهای در حال توسعه، ترکیبی از برنامه‌های توسعه منابع انسانی و انتقال فناوری را دنبال می‌کنند (Nagel, 1997). به هر حال، با پذیرش گسترده نظام (T&V)، در حال حاضر بسیاری از نظامهای ترویج عمومی تلاش‌های خود را بر انتقال فناوری متمرکز نموده‌اند. در عین حال، این نظامها بواسطه ضعف نظام‌های تحقیق عمومی، فقدان تخصص فنی و منابع محدود، به طور خاصی در انجام فعالیتهای مربوط به انتقال فناوری مؤثر نیستند.

از اینرو، دولتهای کشورهای در حال توسعه نیازمند تجدیدنظر در مأموریت و ساختار خدمات ترویج کشاورزی و سپس تخصیص منابع کافی برای توانمندسازی ترویج در جهت انجام این مسئولیت جدید می‌باشند. همانطور که در شکل (۱) نشان داده شده است، وظیفه اصلی نظام ترویج عمومی بایستی توسعه منابع انسانی باشد که از این طریق می‌توانند کشاورزان خرده‌پا و متوسط را برای حل مسائل خود و حساسیت به فرصت‌های جدید آماده نمایند. افزون بر این، ترویج عمومی می‌بایست تخصص و منابع خود را بر روی برنامه‌های فنی و آموزشی متمرکز نماید، جایی که این برنامه‌ها می‌توانند وظیفه انتقال فناوری واحدهای خصوصی و نقش توسعه سرمایه اجتماعی و انسانی سازمانهای غیردولتی (NGOs) را تکمیل کنند. مؤسسات ترویج عمومی بایستی در رابطه با آن دسته از مسائلی که منجر به منافع عمومی می‌شود، فعالیت کنند (Umalı, Feder and I.tan, 1992). این "کالاهای عمومی"^۶ شامل تمامی حوزه‌های مدیریت منابع طبیعی از قبیل مدیریت تلفیقی آفات (IPM)، مدیریت تلفیقی برای تقویت خاک، روشهای آبیاری کارآمد، بهره‌برداری آبی در نواحی بارانی، جنگل - زراعی و دیگر فعالیتهای مربوط به حفاظت از آب و خاک می‌شود. افزون بر این، ترویج می‌تواند برنامه‌هایی را در ارتباط با مدیریت پس از برداشت و انبارداری، امنیت غذایی و همینطور مهارتهای بازاریابی و مدیریت مزرعه که از طریق تقویت و یا تنوع نظامهای کشاورزی به افزایش درآمد کشاورزی کمک خواهد کرد، اجرا نماید. در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، ترویج عمومی کانال اصلی برای عرضه این نوع از برنامه‌های ترویجی، بویژه به کشاورزان خرده‌پا و حاشیه‌ای خواهد بود.

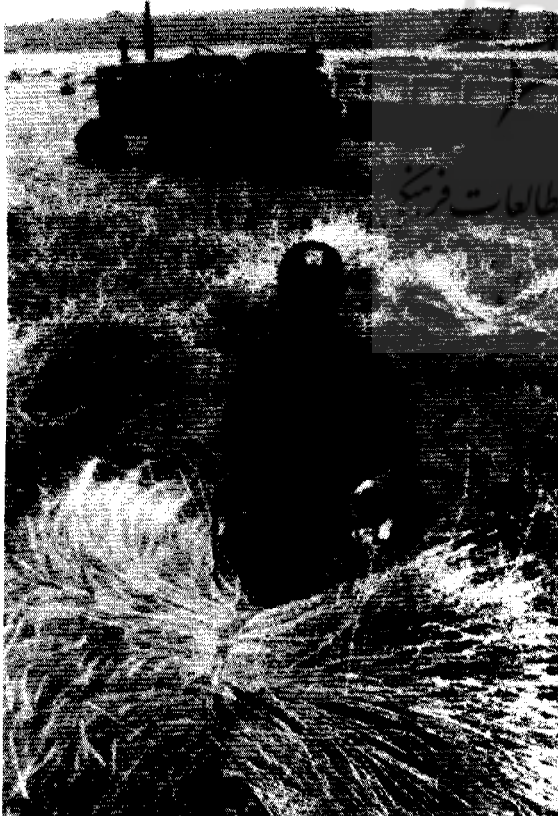
از این گذشته، در غیاب سازمانهای غیردولتی NGOs، ترویج عمومی می‌تواند در کمک به کشاورزان خرده‌پا برای سازماندهی آنان در گروهها و انجمن‌های کشاورزان بسیار مؤثرتر باشد. سازمانهای تعاونی - گونه^۷ متعددی، از قبیل انجمنهای تولیدکنندگان، ثابت کرده‌اند که در کمک به کشاورزان خرده‌پا اثربخش هستند و می‌توانند مزایایی را از فرصتهای جدید بازاری برای کشاورزان مهیا کرده و از طریق هماهنگ‌سازی نهادهای کشاورزان و نیازهای بازاریابی، سبب ایجاد تعادل اقتصادی شوند.

نقش بخش خصوصی در انتقال فناوری

مسلماً با ظهور اقتصاد جهانی، آزادسازی تجاری و رقابت مستقیم با کشورهای دارای تولید بالا، هم‌اینک، برخی از کشورهای در حال توسعه، بخش خصوصی را به عنوان بدیلی پویا و کارآمد برای ترویج عمومی در انتقال فناوری کشاورزی و بازاریابی محصولات کشاورزی تلقی می‌کنند. در حال حاضر در بیشتر کشورها، بخش خصوصی در بسیاری از اجزای فناوری کشاورزی، بویژه تولید و عرضه نهادهای خریداری شده از قبیل بذر، کود،

کشورهای در حال توسعه منابع قابل دسترسی بسیار محدودی را برای سرمایه گذاری در بخش عمومی و مؤسسات NGO دارند.

ترویج می تواند برنامه هایی را در ارتباط با مدیریت پس از برداشت و انبارداری، امنیت غذایی و همینطور مهارت های بازاریابی و مدیریت مزرعه که از طریق تقویت و یا تنوع نظام های کشاورزی به افزایش درآمد کشاورزی کمک خواهد کرد، اجرا نماید.



مواد خوراکی، مواد شیمیایی - زراعی، دارو، ابزارها، تجهیزات و ماشین آلات کشاورزی درگیر شده است. به هر حال، نقش بخش خصوصی در انتقال فناوری کشاورزی می تواند از طریق خط مشی دولت مورد تشویق و یا منع قرار بگیرد. زیرا دولت است که قوانین، مقررات و پارامترهایی که انتظار می رود واحدهای خصوصی مطابق آن فعالیت کنند را تعیین می نماید. دولت می تواند با فراهم آوردن یک "زمینه فعالیتی هموار" واحدهای بخش خصوصی را با یکدیگر به رقابت وادارد و در ضمن دولت نیز می تواند از کنترل کیفیت بوسیله یک نظام سیستماتیک نظارت و تعدیل اطمینان حاصل کند و در مجموع سرمایه گذاری و مشارکت بخش خصوصی را در انتقال فناوری برانگیزد.

در کشورهای در حال توسعه می بایست به شکل فعالی یک خط مشی خصوصی سازی، در رابطه با عملکردهای خاص انتقال فناوری دنبال شود و مسئولیت انتقال فناوریهای اختصاصی به محض امکان پذیری آن به بخش خصوصی واگذار شود. عرضه خدمات و نهادهای جدید کشاورزی نیازمند پایه ریزی یا گسترش شبکه های مشارکتی جدید و بازارهای کوچک می باشد. هزینه این "کالاهای خصوصی" و انتقال آنها، مستقیماً بر دوش خود کشاورزان است؛ همچنانکه واحدهای بخش خصوصی نیز این هزینه ها را از طریق فروش نهادهای خریداری شده و خدمات جبران می نمایند. این مناسبات سبب حصول اطمینان از قابلیت پایداری اقتصادی نظامهای خصوصی شده انتقال فناوری می شود. واحدهای بخش خصوصی نظامهای کارآمدی را که اطلاعات و تولیدات را در پاسخ به اولویتهای کشاورزان عرضه می کنند در جهت دستیابی به منابع، سازماندهی خواهند کرد. برای باقی ماندن در عرصه رقابت و به حداکثر رساندن منافع، این واحدها بایستی هزینه ها را در حداقل ممکن نگه دارند و قیمت هایی را مطالبه نمایند که باعث اطمینان از حجم کاری مناسب می شود (and Kenney, 1988) (Lecwis).

به عنوان بخشی از مسئولیت واحدهای بخش خصوصی در ارتقای خدمات و نهادهای فنی جدید، فروشندگان یا نمایندگان فنی واحدهای کشاورزی تجاری می توانند انتظار عرضه اطلاعات مکمل و کارآموزی را برای اطمینان در استفاده مؤثر از نهادهای فنی جدید داشته باشند. افزون بر این، برخی واحدها اطلاعاتی را در مورد سایر محصولات و فعالیتهای مدیریت دام به عنوان یک خدمت اختیاری عرضه می نمایند. این خدمات به منظور بهبود و تقویت پای بندی مشتریان و بواسطه آن گسترش سهم بازاری واحدها طراحی شده اند (and Haan, 1992) (Umali, Feder). واحدهای خصوصی می توانند در قیاس با مؤسسات عمومی به کشاورزانی که هزینه خدمات ارائه شده را می پردازند، خدمات و محصولات با کیفیت بالاتر و مناسب تر را عرضه نمایند. همچنین، توصیه های فنی عرضه شده بوسیله این واحدها به شکل بسیار دقیقی در ارتباط با نیازهای مشتریان خاص از قبیل کشاورزان تجاری است. در عین حال، این توصیه ها و اطلاعات ممکن است برای دیگر گروهها از قبیل کشاورزان خرده‌پا، حاشیه‌ای و یا کشاورزان زن مناسب نباشد. در این موارد، ترویج عمومی و یا سازمانهای غیردولتی (NGOs) نیاز به پر کردن این شکاف اطلاعاتی خواهند داشت.

علیرغم متفاوت بودن ساز و کارها، بطور کلی نظامهای یکپارچه عمودی هزینه تمامی خدمات و نهادهای فنی دریافت شده برای محصولات نقدی با ارزش (تنباکو، شکر، کاکائو، قهوه و...) را مستقیماً بر عهده کشاورزان مشارکت کننده قرار می دهند. همچنین این واحدها و مؤسسات شبه دولتی راهنمایی های فنی مفصلی را به منظور اطمینان از رعایت استانداردهای کیفیت عرضه می نمایند. این واحدها هزینه انتقال فناوری و نهادهای تولید شده را در زمانی که کالاها فروخته شد، وصول می کنند که این امر سبب اطمینان از قابلیت پایداری اقتصادی این نظامهای بدلیل انتقال فناوری می شود. این رویه، که در حال حاضر به طور مناسبی در اکثر کشورها پایه ریزی شده است، منجر به منابع مورد نیاز کمتری از طریق ترویج عمومی به منظور انتقال فناوری برای محصولات با ارزش یا فعالیتهای دامی می شود.

بهبود نقش بخش خصوصی در فعالیتهای انتقال فناوری می بایست بخشی محوری از سیاستهای توسعه کشاورزی دولت باشد. دولت ها می توانند یک محیط سیاسی مساعد را فراهم کنند که سرمایه گذاری و مشارکت بخش خصوصی را در راستای انتقال فناوری بهبود بخشد. دولتها می توانند به تحریک مشارکت بخش خصوصی از طریق حذف موانع در جهت خصوصی سازی کارکردهای خاص انتقال فناوری کمک کنند. فعالیتهای مورد نیاز در این راستا دربرگیرنده اصلاح خط مشی های دولتی، حذف یارانه های نقدی و موانع تجاری، کاهش مقاومتها در برابر فعالیتهای خصوصی و برداشتن حق انحصاری نهادهای می باشد (1992) (Umali, Fedet and Hann). گذشته از این، دولت می بایست واحدهای خصوصی را به مشارکت در بازاریابی محصولات کشاورزی و نیز به عنوان وسیله ای برای بازیافت برخی از هزینه های انتقال فناوری و فعالیتهای ترویج - گونه تشویق نماید.

نقش سازمان های غیردولتی (NGOs)

طی دو دهه گذشته، NGO ها بازیگران نهادی مهمی در توسعه روستایی بوده اند. با کاهش منابع عمومی، برخی دولت های ملی از فرصت واگذاری برخی مسئولیتهای ترویجی به NGO ها استقبال کرده اند. در عین حال، حامیان بین المللی نیز NGO ها را به عنوان سازمانهایی بسیار کارآمدتر در بسیج جامعه، بویژه زمانی که با خدمات ترویج دیوان سالارانه دولتی مقابله می کنند،

در نظر گرفته‌اند (Lewis and Kenny, 1988). NGOها، پیوندی میان بخش عمومی و بخش خصوصی محسوب می‌شوند. همچنین به نظر می‌رسد اینها دارای مزیت نسبی در فعالیت با کشاورزان خرده‌پا و حاشیه‌ای از قبیل زنان و اقلیت‌های قومی باشند. به هر حال، NGOها تمایل دارند که نسبت به نظام‌های ترویج عمومی به شکل موثرتری مدیریت شوند و هزینه‌های عملیاتی کمتری داشته باشند (Musgrove, 1996). اگرچه اکثر NGOها مؤسسه‌ای دائمی نیستند، ولی جهت ایفای نقش خود نیازمند تزیق مداومی از سوی حامیان و منابع عمومی می‌باشند.

مسئله‌ای که غالباً بیشتر این نهادها گرایش به انجام فعالیت‌های مفید است، اعضای پرسنل آنها در قیاس با کارکنان ترویج عمومی تمایل به انگیزش بیشتری بویژه در کمک به فقرزدایی روستائی از طریق سازمان‌های اجتماعی و برنامه‌های تسکین فقر دارند. مدل‌های اکثر NGOها، تشخیص نیازهای ضروری خانوارهای با منابع ضعیف و سپس کمک به کاهش فقر روستائی برای به وقوع پیوستن توسعه پایدار است. روش‌های بهره‌برداری ترویج مشارکتی آنها، دلیل موثرتر بودن NGOها را در قیاس با نظام‌های ترویج بالا - پائین روشن می‌سازد. افزون بر این، با تمرکز NGOها بر بسیج جامعه و سازماندهی کشاورزان، آنها بطور عمده‌ای روش‌های "گروهی" را در مقایسه با روش‌های "فردی" بکار می‌گیرند. پیوند NGOها با فقر روستائی، آنها را قادر به فراهم آوردن دانش محلی به منظور اطمینان از مناسب بودن فناوری معرفی شده برای کشاورزان با منابع ضعیف خواهد کرد (Chagum & Gumbo, 1993).

بیشتر NGOها بطور نسبی سازمان‌های ساختار یافته کوچک، افقی یا پهن با خطوط ارتباطاتی کوتاه می‌باشند. از اینرو، توانایی پاسخگویی انعطاف‌پذیر و سریع را به نیازها و علائق ارباب رجوع خود دارند (Farrington, 1997). در جاییکه ترویج عمومی نمی‌تواند به فعالیت بپردازد و سریعاً به تقاضاهای فوری روستاییان نواحی دورافتاده و فقیر پاسخ دهد، ساختار مناسب بسیاری از NGOها به آنها امکان عرضه گسترده و وسیعی از خدمات را می‌دهد (Dejong, 1991). هرچند، این نوع از ساختارهای سازمانی به NGOها اجازه توجه به مسائل زیربنایی که منجر به فقر روستائی می‌شود را نمی‌دهد. افزون بر این، بیشتر NGOها فاقد متخصصان فنی به منظور ایفای نقشی موثر در انتقال فناوری‌ها هستند. اما اگر NGOها در همکاری با بخش عمومی و خصوصی فعالیت نمایند می‌توانند در کمک به کشاورزان با منابع ضعیف جهت دسترسی آنها به منابع و فناوری‌ها بسیار اثربخش‌تر عمل کنند. همانطور که در شکل (۱) عنوان شده، NGOها می‌توانند سرمایه اجتماعی جوامع روستائی را از طریق سازماندهی تعاونی‌های اعتباری، گروه‌های خودیار و انجمن‌های کشاورزان تقویت کنند و به موجب آن دسترسی مردم روستائی را به خدمات ترویج عمومی، فناوری‌های بخش خصوصی و دیگر خدمات روستائی بهبود دهند.

نتیجه‌گیری و استنتاجات سیاسی

نقش ترویج بخش عمومی در جهت توسعه طی قرن بیست و یکم به عنوان سازمان‌های جدید استقرار یافته در مناطق روستائی و در رقابت با ترویج عمومی برای بهره‌گیری از زمان و منابع، استمرار خواهد یافت. ترویج عمومی نیابستی این سازمان‌های جدید را به عنوان یک تهدید، بلکه به عنوان فرصت‌هایی جهت پیشبرد مشارکت تلقی کند. به هر حال، برای توسعه این مشارکتهای جدید، سیاستگذاران بایستی محیط سیاسی را مهیا کنند که منجر به تقسیم کار مناسبی مابین ترویج عمومی، واحدهای تجاری خصوصی و NGOها شود.

چارچوب ذکر شده در این مقاله می‌تواند بر اساس مزیت نسبی و منافع اجتماعی زیربنایی را به وزارت کشاورزی در جهت توسعه خط‌مشی‌های سیاسی ارائه دهد و به تقویت مشارکت واقعی میان مؤسسات ترویج عمومی، واحدهای خصوصی و NGOها کمک کند. در راستای مشارکت موثر واحدهای بخش خصوصی در انتقال فناوری کشاورزی، خط‌مشی‌های دولتی می‌بایستی مشوق‌هایی را ارائه کرده و موانع نقدی و تجاری را حذف کند. از این گذشته، دولت‌ها بایستی توسعه NGOها را تشویق نموده و منابع برنامه‌ای که به سازماندهی کشاورزان با منابع ضعیف کمک می‌کند را عرضه کنند و از این طریق سرمایه اجتماعی را در جوامع روستائی توسعه دهند. در نهایت، دولت‌ها می‌بایستی منابع کافی را برای سرمایه‌گذاری در ترویج عمومی اختصاص دهند، به نحوی که برنامه‌های کارآمد توسعه انسانی بتوانند بویژه در حوزه‌های مدیریت منابع طبیعی، بازاریابی و مدیریت مزرعه توسعه پیدا کرده و استمرار یابند. چنین مشارکتی مابین بخش عمومی، خصوصی و سازمان‌های غیردولتی منجر به استفاده موثر از منابع کشورهای در حال توسعه در جهت عرضه برنامه‌های ترویجی خواهد شد که این برنامه‌ها می‌توانند به شکل موثری نیازهای خانواده‌های کشاورزان و اجتماعات روستائی را برآورده کنند.

پی‌نوشت‌ها:

1- Human Resource Development

2- Social Capital Development

۳- توسعه ظرفیت اجتماعی اشاره به انواع مختلفی از سازمان‌های کشاورزی و اجتماعی دارد که در جهت

توانمندسازی گروه‌های مختلف قومی و اجتماعی روستائی شکل گرفته‌اند.

4- type-extension

5- pluralism

6- public goods

7- cooperative-type organizations

8- private goods

بهبود نقش بخش
خصوصی در فعالیتهای
انتقال فناوری می‌بایست
بخشی محوری از
سیاستهای توسعه
کشاورزی دولت باشد.
دولت‌ها می‌توانند یک
محیط سیاسی مساعد را
فراهم کنند که
سرمایه‌گذاری و مشارکت
بخش خصوصی را در
راستای انتقال فناوری
بهبود بخشد.

دولت‌ها می‌بایستی منابع
کافی را برای
سرمایه‌گذاری در ترویج
عمومی اختصاص دهند،
به نحوی که برنامه‌های
کارآمد توسعه انسانی
بتوانند بویژه در
حوزه‌های مدیریت منابع
طبیعی، بازاریابی و
مدیریت مزرعه توسعه
پیدا کرده و استمرار یابند.